

محاكمات تاريخي

محمد عبدالله عنان يکرار و کلای معروف عدليه در مصر است و اخيرا کتابي ناليف نموده است موسوم به قضایا التاريخ الکبری (یا) اشهر المحاکمات و اجرائم و اداره مجله شريفه الهلال طبع کتاب مزبور اقدام و آنرا یکی از هدایای سالیانه خود به مشترکین قرار داده است کتاب مزبور بطوریکه از اسمش مستفاد میشود مشتمل است بر جنایات و محاکمات مهم تاریخی از قبیل محاکمه ماری استوارت، بیاتریس سنک ماریس، ماری انتوانیت، لوی شانزدهم، سلیمان حلیه و مادا لافارج و امثال آنها

از آنجا که طبایع مردم مطالعه اینگونه وقایع تمایل فطری دارد، کتاب مزبور مورد توجه و استعجاب عامه شده و اغلب بخواندن آن اقبال نموده اند.

مطالعه این قبیل حکایات علاوه بر فواید تاریخی شخص را بطرز قوانین هر عصر و جریان امور قضائی که نام آنرا عدالت میگذارند و کیفیت مجازات ها و عقوبات هر که در هر زمان معمول بوده است مطلع می سازد.

و بنا بر این مناسب چنان دیدم که بعضی حکایات آن کتاب را مترجمان ترجمه فارسی و تقدیم مجله شريفه (ارمغان) نمایم که هرگاه مدیر محترم مجله صلاح دانند برای اطلاع و استفاده خوانندگان در شماره های مجله شريفه درج فرمایند.

و اینک اولین حکایت از آن کتاب را که عبارت است از محاکمه و اعدام ماری استوارت منگه اسکاتلند و یکی از جنایتهای تاریخی است که در اروپا بعنوان کاتولیک و پروتستان وقوع یافته، ترجمه و بمرض استفاده مشترکین مجله شريفه ارمغان گذارده، امیدوارم در آئینه ترجمه

بعضی حکایات دیگر آن کتاب نیز موفق گردم.

بهنیاری - احمد دهقان

محاكمه و اعدام ماری استوارت

سال ۱۵۶۸ میلادی

- ۱ -

کژوبانرا ، شجره الدر ، کترین دمپنسی و ماری استوارت نامهایی هستند که در تاریخ با یک سلسله دسائس و حیل که مخصوص قصر های سلطنت در قرون گذشته است و با یک دسته حکایات عشق و جمال و تحمل مشقتها در راه وصول بنخت و تاج ذکر میشوند . اینها ملکه هایی هستند که بخوشگلی فوق العاده ممتاز و اطراف آنها پر بوده است از دسائس عشق و سیاست ، محبت و عداوت ، شیفنگی و حسرت که جمعی را خوش بخت ساخته و گروهی را در آتش بدبختی و محنت سوخته است .

ماری استوارت ۱ ششیدن این نام چه حکایت وحشتناکی را در نظر ما مجسم میسازد ؟ حکایت ملکه بدبختی را بخاطر ما میاورد که تاریخ زندگانی کوتاه او مرکب است از بالاترین مراتب جلال و عظمت و پست ترین حالات بدبختی و مدلت .

این ملکه در روز هفتم میلاد خود صاحب تاج و تخت اکوس و در پانزده سالگی وارث تخت فرانسه شده انوار حسن و جمال دلرب و شمائل فتاش از بزرگترین و با جلال ترین دربار های اروپا پرتو افکن گردید -

شنگی و ظرافت این ملکه حسن و جمال ، گروهی را در آتش عشق و جمعی را در شعله نیران حسد سوزانیده و در نتیجه بهترین آثار صداقت و فداکاری را از دوستان و بدترین انواع عذر خیانت

را از دشمنان خود مشاهده نمود -
 این زن بعد از آنکه بیست سال از زندگی کوتاه خود را در اسارت
 گذرانید بر روی نطع جلاد هلاک شده سر خوشگل و زیبای او مانند
 سر بیست ترین جنایتکاران از تن جدا گردید!
 اینک ماری استوارت و شرح زندگانی شگفت آورش.



ماری استوارت دختر ژاک پنجم پادشاه اسکاتلند (اسکاتلند) در
 ماه دسامبر ۱۵۴۲ متولد شد - در روز هفتم تولدش پدرش وفات یافته
 تخت و تاج را برای دختر هفت روزه خود بارث گدارد - وقتیکه
 این ملکه کوچک پنج ساله شد بقدر ولیمهد فرانسه در آمده و در
 سال ۱۵۴۸ او را به دربار فرانسه فرستادند و تربیت او را بعهده
 جدش دو شس دو کیز محول نمودند

یکی از معلمین او شاعر بزرگ معروف رونسار بود - هوش
 و ذکاوت این ملکه بدرجه ای قند و سرشار بود که در سیزده سالگی
 چندین زبان حرف میزد و چیز مینوشت و در فنون مسویقی و
 رقص و آواز سر آمد عصر خود شده و در نظم شعر دستی بوی
 پیدا کرد .

هنوز بسن پانزده نرسیده بود که حسن و جمال او فتنه خاص
 و عام شده دلهای ناظرین را اسیر خود میساخت . رونسار در ستایش
 او میگوید : طبیعت آفریده ای زیبا تر از او خلق نکرده است . تاریخ
 نویس معروف (برانتوم) درباره خوشگلی او مینویسد : زیبایی و
 جمال او بیک مملکت میارزید .

در ۲۴ آوریل ۱۵۵۸ مراسم ازدواج ماری استوارت با ولیمهد
 فرانسه پسر هانری دوم بعمل آمد و عروس و داماد هر دو پانزده
 ساله بودند .

در ماه ژوئیه ۱۵۵۹ هجری دوم وفات یافته فرانسوای دوم و ماری استوارت بتخت سلطنت فرانسه جلوس نمودند. فرانسوا مخلوقی ناتوان و علیل المزاج بوده بواسطه تهاجم امراض و علل زندگی طویلی نکشید و در سنم ۳۵ سالگی در ۱۵۶۵ در گذشت. ماری استوارت که بعد از شوهر دیگر در دربار فرانسه سکری نداشت مصمم گردید بوطن خود (اگوس) مراجعت نماید و آن مملکت را که در آن وقت دچار فتنه و اغتشاش شده بود تحت امن و انتظام آورد. روز ۱۴ اوت ۱۵۶۱ از فرانسه خارج شد و از طریق کلبه از دریای عبور نمود و چند نفر از نجبای دربار فرانسه در این مسافرت با او هم راه بودند.

این مسافرت بطریقی غمناک و نال آور انجام یافته ماری استوارت از عواقب آن وحشت زیاد داشت. براتوم مورخ مینویسد: چندین مرتبه ملکه را دادم که از مسافرت خود اظهار ترس و نگرانی مینماید و ماندن در فرانسه را هزاران مرتبه بر رفتن بمملکت خود و سلطنت نمودن بر آن سرزمین و وحشت ترجیح میدهد.

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

هنوز ماری استوارت در قصر حکیمانی خود (انسیبورگ) استقرار یافته بود که زناهای اتهام و بلامت اقیانوس طرف سمت او دراز شده و عذاب افتراها و خیالها در اطراف پروستانها بود که آنوقت یزدانها کمک کرده بهایه و دستاویزی در ایشان ایجاد نمود و آن این بود که جوانی فرانسوی موسوم بشاتلار از فرانسه به همراهی ملکه آمده و در دربار او مانده بود. جوان مزبور دارای طبع شعر و لعلک عشق بیور بود.

بلکه در حالی که در اطلاق خواب ملکه پنهان شده بود دستگیر گردیده محاکمه و اعدام شد. پروستانها و دشمنان ملکه این قضیه را وسیله فرح

و طعن ملکه قرار داده در اطراف آن شهرتها دادند ... ملکه دید که مشکلات از هر طرف با واحاطه نموده و بشنای از عهده اداره مات وحشی خود بر نیاید

بنابر این مصمم شد مرتبه دیگر شوهر اختیار نماید و صلاح دید دوستان خیراندیش خود چنین مصاحت دید که در این خصوص از الیزابت ملکه آکوس مشورت کند

الیزابت در این تاریخ سی ساله بود و بر ماری استوارت فوق العاده رشک میبرد - زیرا مشار البها اولادی نداشت و هر که بلاعقب میبرد تاج و تخت او - بر حسب وراثت ماری استوارت که نواده هانری هفتم بود میرسد - و نظر بهمین وراثت بود که وقتی که ماری تیوودور وفات یافت ماری استوارت تخت و تاج هانری هشتم را حق خود شمرده بدون اینکه بوجد الیزابت دختر غیر شرعی او اهمیت دهد خود را ملکه آکوس وانگنه و ارزند نماید - الیزابت تنها از حیث سیاست با ماری استوارت وفات میورزید بلکه از نقطه نظر زنانه هم بر او حشده میبرد زیرا ماری از حیث خسو شگلی و جوانی بر او تفوق داشت و این گناه در نظر الیزابت بخشیدنی نبود بعد از آنکه ماری استوارت دلیل مخصوص شوهر اختیار نمودن خود از الیزابت مشورت نمود الیزابت به ژاک مافیل که سفیر ملکه آکوس در دربار او بود اظهار داشت که خوب است ملکه خود را بمقد کونت لیستر در آورده

در اینموقع خواستگار بسیار از اطراف وجواب رای ماری استوارت پیدا شده بود از قبیل ارشیدو کشارل برسوم امیراطور آلمان و دون کارلوس پادشاه اسپانیا و دوک دانزو که بعدها پادشاه فرانسه شد -

لکن ماری برای حفظ حقوق سلطنت خود راضی نشد نامیری اجنبی شوهر نماید و یکی از نزدیک ترین بنی اعمام خود را که نامش

هانری استوارت لورد دارنلی بود بشوهری اختیار کرد -
این شخص سر کونت لینوکس بود و چون نژادش به دو خانواده
استوارت و تیو دور می پیوست مزاجت با او اساس سلطنت ماری را
مستحکم و حقوق او را بر تاج و تخت مسلم میساخت -

ملکه الیزابت از این انتخاب که حقوق او را تهدید مینموده و
العاده خشمناک گردید و موری برادر ماری نیز از این ازدواج که
مخالف میلش بود متغیر شده پروتستانها هم نظر باینکه دارنلی را کاتولیک
متعصبی میدانستند از این پیشامد ناراضی بودند -

لکن علی رغم همه آنها ازدواج مزبور در ۲۹ ژوئیه ۱۵۶۵
صورت گرفت و بدبختانه طولی نکشید که خود ماری استوارت هم
ملفت شد که در این انتخاب خطا نموده است زیرا دارنلی جوانی بد
اخلاق بوده و بمحض ازدواج با ماری طمع در تخت و تاج بسته به
ماری تکلیف مینمود که او را جانشین و وارث خود [در صورتیکه
بدون اولاد بمیرد] قرار دهد - و چون ماری باین تقاضا تن در
نمیداد در صدد بر آمد مقصود خود را بچهر و عنف از پیش بردو
بنابرین با موری و رؤسای پروتستانها بر علیه زن خود همدست گردیده
آغاز خصومت و تفتین نمود

رساله جامع علوم انسانی

اول کسیکه قربانی این مناقشات گردید دیوید رزبو منشی مخصوص
ملکه بود -

رزبو اصلا ایتالیائی و جزء ملازمین دوک موریتو سفیر دوک دساوا
مقیم ادنبورک بود -

این جوان در آواز و نواختن پیانو استاد بوده و علاوه حسن و
جمالی بکمال داشت -

ماری استوارت یکمرتبه ساز و آواز را شنیده و ازدوک موریتو

خواهش کرد مشارالیه را باو بدهد -

موریتو تقاضای ماری را پذیرفته و در نتیجه رزبو داخل خدمت ماری گردیده چندی نگذشت که بترقیات عمده نائل و رفته رفته کاتب اسرار ملکه شد -

دارنلی نسبت به رزبو رقابت ورزیده دوستی او را با ملکه منافی با غیرت شوهرانه خویش قلمداد نکرد -

یکروز عصر موقعیکه ملکه در اطاق آرایش خود بود و جمعی از نجبا و اشراف مملکت در حضور او بودند - دارنلی و موری به اتفاق عدمای از رؤسای مخالفین ملکه بدان اطاق داخل شدند و یکی از آنها مو سوم به رتفن دست رزبو را گرفته و او را بسمت بیرون کشید - سایر مهاجمین نیز اطراف جوان ایتالیانیرا گرفته بدن او را با دشته ها و خنجرهای خود پاره پاره کرده نعشش را در پائین قصر ملکه انداختند و رفتند -

بدین طریق صمیمی ترین دوستان ملکه مقابل روی او و جلوفدم های او جان داده و خانم او نتوانست از او دفاع نماید -

از این واقعه ماری استوارت حساب کار خود را کرده ودانست که بقر و غلبه از عهده دشمنان خویش بر نیاید و ناچار متوسل به مکر و خدعه شده برای تفرقه انداختن بین مخالفین خویش بنای ملامطت با دارنلیرا گذارده طوری او را رام کرد که بفاصله دو روز هم عهدان خویشرا ترك گفته و حتی بنای مخالفت و ضدیت با آنها را گذارد -

دو ماه بعد از این قضیه ماری استوارت پسری زائید که بعدها بنام ژاک ششم پادشاه اکوس گردید -

در نتیجه حسن تدبیر ملکه دارنلی موقع خود را از دست داده دوستان او از اطرافش پاشیده احترام و عظمتی که داشت پایان رسید

- و ششماه بعد از این وقایع شدت مریض و بستری گردیده در گوشه منزل تنهایی که در یکی از زوایای شهر داشت افتاده بود - يك شب ملکه بعبادت او رفته و تا ساعت یازده در بالین او توقف کرده سپس مجلس رقصی که مدعو بود رفت -

يك ساعت از نصف شب مزبور گذشته انفجاری در منزل مریض واقع گردیده و در موقعیکه زنش مشغول رقص بود او و کلیه خدام و ملازمینش هلاک شدند -

انفجار بواسطه صندوق دینامیتی بود که در سرداب منزل او تعبیه کرده بودند -

حالا دینامیت را کدام دست در آنجا گذارده و این جنابت را کدام شخص مرتکب شده ؟

بقراریکه صبح آن شب در تمام شهر اشتیاق داشت کونت بوتویل رئیس قراولان خاصه ملکه باهرو دستور ملکه ! ! نخبوا و اعیان شهر بملکه فشار آورده شدت تقاضا مینمودند که بوانت ذمه خود را از این اتهام ثبت نماید حتی ملکه الیزابت با او نوشت که لازم است این لکته عار را از دامان شرافت خود محو نمائی - لکن ماری استوارت بهیچیک از این گفتگوها اعتنا نکرده بر لطف و محبت خود در باره کونت بوتویل افزود وبدون اینکه به تیرهای طعن و ملامت که از اطراف سمت او پرتاب میکردید اهمیت دهد بیشتر او را با کونت مزبور سر برده در مجلس مهمانی و جشن در هیئتهای شکار و تفریح با هم بودند .

تنها اقدام ملکه برای اسکات دشمنان خود این بود که مجلس محاکمه مانندی تشکیل داده و قضاة بدون هیچ تحقیق و رسیدگی ببرات ذمه کونت بوتویل رای دادند

دو هفته بعد از این واقعه عجیب تری اتفاق افتاد و آن این بود

که کونت بوئیل در صدر بودن ملکه بر آمد و در راه لنتکو
عنان اسب ملکه را گرفته او را بطرف خود کشید - فراولان و
مستحفظین ملکه شمشیر ها را کشیده برای حمایت خانم خود بطرف
کونت حمله نمودند لکن ملکه با کمال آهستگی و ملایمت بانها گفت
شمشیر های خود را در غلاف کنید -

غریب تر از این قضیه این بود که چند روز بعد ملکه قاتل
شوهر و ربایند خود را بشوهری اختیار کرد و عقد ازدواج مطابق
قوانین پروتستان عمل آمد و از این واقعه معلوم شد که ملکه حاضر
است در راه عشق و محبت نه تنها شرافت و عزت بلکه دین و ایمان
خود را هم فدا نماید

این قضایا سبب نفرت عامه ملت و عموم رؤسا و اشراف گردیده
قاطبه اهالی شورش کرده ملکه و شوهر او را در قلعه بورثویت محاصره
نمودند .

ملکه و شوهرش در تاریکی شب از قلعه مزبور فرار کردند
و قوای خود را جمع آوری نمودم با شورشیان روبرو شدند - در
اولین حمله قوای ملکه شکست خورده کونت بوئیل فرار نمود و
ملکه در جنگ اشراف اسیر شده او را با کمال خفت و خواری و در
حلی که ماران فحش و لعنت از هر طرف باو میبارید و اردادنیورک کرده
در قلعه لوخ لیفن حبس کردند و برادر او موری را بجای او نگرانروائی
برداشتند -

موری در اام حکمرانی موفقی خویش بملکه فشار آورده تهدید
میکرد که هرگاه خود را ریسما خلع ننماید او را بمحکمه عدالت تسلیم
خواهد نمود که در خصوص قتل کونت دارنلی محاکمه و مجازات شود
لکن ملکه از اینهمه بدختی ها و مصائب خود را نیاخته برای نجات
خویش قوه سحریه حسن و جمال را بکار برد -

حاکم قلعه لویج لیفن پسری داشت موسوم به جورج دو کلاس
ملکه جوان مزبور را اسیر حسن و جمال فتان خود ساخته و بدستیاری
او از قلعه مزبور با لباس مبدل فرار کرده یکسره قلعه لورد هاملتون
رفت و در آنجا بتجهیز هوا پرداخته لشکری مرکب از شش هزار نفر
جمع آوری نمود.

لکن موری فرصت نداده قبل از آنکه ملکه موفق بتکمیل هوای
خود شود با سپاهی منظم باو حمله ور شده لشکر او را بدترین شکلی
درهم شکسته متفرق ساخت - ماری استوارت بعد از این شکست
بکلی مابوس گردیده برای اینکه بار دیگر اسیر برادر خود نشود
مصمم شد بانگازد فرار کند زیرا الیزابت ملکه انگلند باو وعده حمایت
و مساعدت داده بود و از اینجا دوره سوم از زندگی برملال ماری
استوارت شروع میشود

- ۳ -

ملکه و همراهانش به کارلیل وارد شدند - از اینجا ملکه نامهای
مؤثر بدختر عم خود الیزابت نوشته مساعدت و حمایت او را درخواست
نمود بیچاره تصور نمیکرد که در این مکان به با جان خود بازی میکند
و بموض ملجاء امن و آسوده خود را حبس ابدی دچار میسازد که
عاقبت آن اعدام است .

اما الیزابت مدتها انتظار چنین روزی را داشت که از رقیب خود
انتقام بکشد ، رقیبی که هم در خوشکلی بر او نفوق داشت وهم در سخت
و تاج او سهمیم و صاحب حق بود - همینکه ماری قدم بخاک انگلند
نهاد ، الیزابت حکم کرد او را در دور ترین نقاط مملکت منزل دادند
و باو پیغام داد که با تو روبرو نخواهم شد مگر وقتیکه عدم شرکت
تو در قتل شوهرت کونت دارنلی مدلل گردد .

هرگاه برائت ذمه تو در محکمه صالحه ثابت گردید آنکه

حاضر م تورا آزاد ساخته و در رسانیدن تو بناج و تخت از دست داده مساعدت نمايم -

و بعد از اين پدبرائی مهمان نوازانه هيئتي معين نمود كه بقضيه انفجار منزل دارنلي رسيدگي كرده درباره مداخله و عدم مداخله ماري را ي قطعي بدهند -

هيئت مزبور مرکب از سه نفر اشخاص ذيل بود:
 دوگ نور فولك . كونت سسكس . سير رالف سادار .
 - محكمه در شهر بورك تشكيل يافته وموري در آن محكمه سمت مدعي العمومي را داشت -

ادله و اسناد مجرم بودن ماري عبارت از مراسلات عاشقانه بود كه مشار اليها پيش از مقتول شدن دارنلي و بعد از آن بعنوان كونت بوتويل نوشته بود - لکن آن مراسلات (بر فرض صحت) براي اثبات جنايت ماري كافي نبوده و بدنيجهت محكمه نتوانست قرار قطعي در اين موضوع صادر كند -

در اثنای محاکمه ماري استوارت را از قلعه تورتورتوري بقصر شفيله انتقال دادند (سال ۱۵۶۹) و محافظت او را بعهده كونت شروز بوري و عيال او محول نمودند

- قصر شفيله بنايي با شكوه عالمي بوده و باغهاي سبز و خرم از اطراف بد آن احاطه داشت -

ماری استوارت مدت پانزده سال در آن عمارت بحال اسارت و مدلت متوقف و از نعمت آزادي محروم بود

همراهان ماري در اين مجلس شاهانه غير از خدم وحشم عبارت بودند از دو نفر امين وكاتب اسرار او (نو كورلس و طبيب فرانسوي او) (بورژوان) و رئيس خدم و حشم او (اندريه مفضيل) و ملك نفر جراح و دواساز - مخارج اين جمعيت بزرگ را شخص ماري متحمل

شده و ملکه الیزابت فقط مصارف طعام آنها را می داد - ماری استوارت
 بطور شاهانه خرج می کرد و منبع عایدات او منافع املاک او بود
 در اکوس علاوه دوازده هزار لیره سالیانه که دولت فرانسه باین عنوان
 که مشارکها یک روزی ملکه فرانسه بوده است او می پرداخت - ماری
 استوارت در اغلب دربارهای بزرگ اروپا نمایندگان و کارکنان سیاسی
 و جاسوس های محفی داشت که مراسلات او را با طرف رسانیده و
 جاسب گرفته و در او میله سقندند - مدت و ثبات مشارکها در امام
 حبس و اسارت قبل نمجید بود هر روز چندین ساعت باراش خود
 پرداخته سعی می کرد چین های صورتش را که شامه رنج و
 محنت است محو ساخته جوانی و خوش گلی فریبده خود را نگاه
 دارد *

بعد از فراغ از آرایش بمطالعه کتب پرداخته و مضی رویها
 تنه ج و شکر بیکدرانید
 گذشته از این بیشتر اوقات خود را در مطالعه نامهای که
 از اطراف اروپا باو میرسید و اغلب آن مراسلات بخط روم بود صرف
 می نمود .

ملکه اسیر در کابل حضرت مرکز انیک سلسله اقدامات و دستاوی بود
 که طرفداران او در روما ، مادرید و پاریس شروع کرده و میخواستند
 بمساعدت کانولیک های اکوس و انگلید مشارکها را بتاج و تخت
 خود برسانند

از جمله تشبثات ماری استوارت برای آزادی و اعاده سلطنت
 خود هم بیمان و همعهد شدن با دوک فورفولگ بود
 دوک مزبور یکی از قضایای سیه گانه بود که در ابتدا برای محاکمه
 ماری استوارت تعیین شدند

این شخص در اثنای محاکمه و تحقیق فریبته جمال دلارا و

فتان ماری گردیده هوس مزاجت با مشار اليها را در سر میپرورانید در ابتدا چندین مراسله سری بین آنها رد و بدل شده و بالاخره دوک متمهد گردید که خود را باب و آتش زده و بهر وسیله باشد کاتولیک های انگلند را بشوراند بشرط این که در همان موقع قوائی از طرف فیلیپ دوم بانگند اعزام شود - اگر این نقشه انجام می یافت موفقیت ماری و مشوقش تقریباً قطعی بود لکن متأسفانه قبل از آن که دست بکار شوند نقشه آن ها کشف گردید بدین طریق که یکی از مراسلات فیلیپ دوم بماری استوارت بدست کارکنان ملکه الیزابت افتاده و بر کیفیت معاهده و جزئیات فرار داد اطلاع یافته و در نتیجه دوک نورفولک توفیق و پس از محاکمه اعدام شده سردر سر عشق خویشتن باخت

از این واقعه پروتستان های انگلند بهیچان آمده تقاضای محاکمه ماری استوارت را می نمودند - لکن ماری استوارت در جواب شکایات آنها این طور اخطار نمود که يك نفر ملکه که بر خلاف عدالت حبس شده است حق دارد برای خلاص و نجات خود بهر وسیله که می توانم متوسل شود و با هر کس مایل باشد همهد و همدست وهم دست گردد

ماری استوارت در این موقع محاکمه نشد لکن تشبثات و تدابیر خود را ادامه داده در استخلاص خویش بوسایل میکوشید - ملکه الیزابت هم باکمال هوشیاری نگران و مراقب اعمال و اقدامات اسیر خود بوده تمام مساعی او را خنثی و بی اثر مینمود -

هر زمینه ای که از طرف ملکه محبوبس تهیه میشد بطوریت توسط کارکنان الیزابت کشف و سرکای او در آن قضیه محاکمه و اعدام میگرددند تا اینکه جمع کثیری از نجبا و اعیان در این راه هلاک شدند و کار بجائی رسید که عموم پروتستانها بفریاد آمده وزندگانی ماری

را با وجودیکه اسیر و محدود بود برای وطن و دیانت خود خطرناک
شمرده مرگ او را تنها راه نجات از خطر میدانستند - اولین قدمی که
برای هلاک ملکه بدبخت برداشته شد این بود که پارلمان قانون جدیدی
وضع نمود که هر کس بر عایه زندگانی و حیات ملکه الیزابت داخل
معاهده یا کنکاشی گردد پس از ثبوت محکوم باعدام است و هم چنین
هر کس بمعاهدین کمک و مساعدت نماید در صورتیکه مطلع بر قصد و
نیت آنها باشد محکوم قتل است .

بدیهی بود که مقصود از فقره دوم ملکه اسیر بود که از دسائس
و تدابیر او بتنگ آمده و میخواستند در موقع مقتضی قانون جدید را
بر او تطبیق و او را اعدام نمایند.

در این وقت از یکطرف ماری استوارت برای فرار از اسارت
و انتقام از رقیب خود نقشه میکشید و از طرف دیگر رقیب او بهمدستی
پروستانها تدابیر لازمه بکار میبرد که او را متهم ساخته جلب بمحاکمه
واعدام کنند -

یکی از وزرای الیزابت شخصی بود موسوم به والسنگهام که در
کنجکاو و تفتیش بهارت تام داشته و بقدری در عقیده خود متعصب
بود که ارتکاب هر جنایتی را بعنوان تقویت دین و دولت جاز میدانست
الیزابت این شخص را مامور نمود که بهر وسیله هست اسناد و مدارکی
برای اتهام ماری استوارت تهیه نماید

- ۴ -

در همین ایام ملکه اکوس را از قصر شفیله بقلعه شارتلی
انتقال دادند .

وسبب این بود که عیال کونت شروزیوری شوهر خود را متهم ساخت که
حرفته اسیر خوشگل خود شده است. ملکه الیزابت از عاقبت این رقابت ترسیده
حکم داد اسیر را بقلعه شارتلی ببرند و حراست او را بعهده سیرامیاس

بولت (که تاریخ او را بیرحم ترین و سخت ترین مستحفظین ماری استوارت مینویسد) محول نمود .
سیرامیاس با کمال سختی بمراقت اعمال و حرکات ماری پرداخته
کتابه روابط او را با خارج [قطع نموده طوری عرصه را بر او تنگ
ساخت که ناچار شده مراسلات سربه را ترك گفته و از تدابیر خود
دست بردارد .

هر چند این سخت گیری با مقصود و السنگهام مخالفت داشت
و برای پیشرفت نقشه او لارم بود که ماری مانند سابق آزاد باشد
و بتواند مراسلات سربه خود را ادامه دهد - و اینک تدبیری را که
و السنگهام برای متهم ساختن ملنگه اسیر بکار برد مختصراً شرح
می دهیم .

این شخص برای انجام مقصد نامشروع خود با چند نفر همدست
گردید .

یکی از آنها کشیشی بود مسما به ژیفورد منصوب بخانواده انکایسی
کاتولیک که بدوستی و طرفداری ماری استوارت معروف بودند ، دیگری
شخصی بود گریگوار نام که در امضای سازی و باز کردن پاکتها و
مجددا بستن آنها بطوریکه معلوم نشود مهارت داشت ، و دیگر شخصی
موسوم به توماس فلیس که در کشف حروف رمزه و تقلید خطوط
مختلفه و عبارت ساده تر کاشف سازی استاد بود

مأموریت ژیفورد این بود که بعنوان علاقه ای که خانوادها و
بملکه اکوس دارند بر علیه حیات ملکه الیزابت کنکاش نموده وتشکیل
انجمن و اتفاقی بدهد و همین که باین کار موفق شد ماری استوارت
را از اقامات خود مطلع سازد و او را وادار کند که با دست خود
کاشفی بنویسد که اطلاع او را بر قرار داد مزبور و اشتراك او را
در آن ثابت نماید تا آن کاشف را ضبط کرده مدرك اتهام و اساس

محاكمه و اعدام ماری قرار دهند

زلفورد برای مكاتبه با ماری دو وسيله پيدا كرد بلكي اين كه بعنوان شرافت خانواده و اهميت شغل با سفير فرانسه مسيو شاتو نيف ارتباط يافته نامه هاي خود را بمرز استوارت بتوسط وزير فرستاد. بديگر اينكه بايك نفر آيجوسار كه هفته اي بكمربه طرف بزرگي پراز آجوو براي اجزاي ملكه ميبرد و خالي بر ميگرداند بطرح آشنائي ريخته و قرار گذارد كه حامل مراسلات بين خارج و ملكه باشد. بدين ترتيب كه در ته ظرف آجوو طبقه مخفي ساخته و مراسلات را در جوف آن جا ميدادند. به دين وسيله ملكه اسير توانست روابط خود را با دنياي خارج تجديد نمايد. جز اينكه تمام مراسلات او بندهخانه عوض اينكه بمقصد برسد بديست والسنگهم مي رسيد.

اما زلفورد براي تكميل خيانت خود فرانسه مسافرت نمود و ده دوستان و طرف داران ملكه را از طريقه اي كه بسراي مكاتبه با او اختراع کرده بود مطلع ساخت و اظهار داشت كه ميخواهد بمساعدت آنها براي نجات ملكه اقدامات كند. دست و پاي ملكه را ملاقاتي هم با مند و زاسفير اسپانيا نمود و سفير وعده مساعدت باو داد و در ضمن باو بخلي كرد كه ميتواند فيليب دوم را بمداخه در اين قضيه كه مطابق عدالت و حقانيت است وادار نمايد.

بعد از اين تظاهرات منافقانه بندين مراجعت کرده و بين رؤساي كاتوليك شهرت انداخت كه فيليب دوم مصمم شده است با انگليس جنگيده ماري استوارت را از چنگ آنها نجات دهد و بوسيله او پروتستان ها را محو و مضمحل ساخته سلطنت كاتوليك را در انگلند برقرار داد و براي اينكه ملكه اكوس بدون مانع و مفازع بر تخت انگلند جلاوس نمايد قتل ملكه الهزات لازم است.

و بالاخره در نتيجه اين اشاعات موفق شد كه بمرحله سوم

داخل گردد باین طریق که جوانی کاتولیک متعصب موسوم به (افتونی با بانکتون) را پیدا کرد که داوطلب قتل الیزابت شده و عده ای جوانان دیگر را با خود هم دست نمود - دیگر برای انجام مقصود شیطانی و السنکهام فقط يك چیز باقی است و آن اینست که ماری استوارت بر عزم و نیت بانکتون وائف شده و موافقت خود را با مقصود او کتبا اظهار دارد

*.

امیاس بولیت و والسنکهام تمام مراسلاتی را که ملکه بخارج مینوشت تفتیش میکردند که شاید سند مطلوب را بدست آورند. لکن مدتی گذشت که محبوس باحدی کاغذ نوشت جز يك مکتوب بعنوان بانکتون که با نهایت سادگی نوشته و يك کلمه مطابق آمال و السنکهام در آن یافت نمیشد - لکن طولی نکشید که بانکتون جواب مفصلی بنامه ملکه نوشته جزئیات معاهده و مقاصد خود را در آن شرح داده بود - این کاغذ بدست والسنکهام افتاد و فلیس رموز آن را کشف و ترجمه نمود -

بوسیله این کاغذ نصف از دایمی که میخواستند در راه ملکه بکسترانند ساخته شد و آن این بود که ماری استوارت از اقدامات طرفداران خود برای کشتن ملکه الیزابت اطلاع دارد

در ۱۷ ماه ژوئیه ۱۵۸۶ ماری استوارت جوانی بمکتوب مفصل بانکتون نوشت و میگویند بمحض اینکه سیر بولیت آن کاغذ را خواند فریاد زد که : آخر چنگ ما افتاد ، الحمدلله که زحمت من بهدر نرفت و نتیجه خود را داد

مضمون کاغذ بهراریکه از مترجم آن (فلیس) روایت می کند دلالت بر همراهی ملکه یا مقصود بانکتون می نموده است و فلیس بعد از ترجمه سواد کاغذ را ضبط کرده اصل آن را برای

باشکنتون میفرستد اینجاست که شکوک و شبهات تولید و صدقات فلوس محل تردد می شود زیرا در اینکه مشراییه بکنفر جاسوس و کاغد ساز بشراف بوده است شکی نیست از کج که در سواد کاغذ عباراتی از خود الحاق نکرد. باشد - و گذشته از اینها بچه علت کاغذ مهمی را که برای تحصیل این همه تدابیر بکار بوده بودند برای صاحبش فرستاده سواد آن را برای خود ذخیره نمودند - در صورتیکه میدانستیم باشکنتون آن مراسله را مطابق ستوریکه در آن خود آن مراسله داده شده بود خواهد سوزانید

علی ای حال در آن شکی نیست که کاغذ سری ماری استوارت را هیچکس جز فلوس نخوانده و اصل آن کاغذ هم هیچوقت بدست نیامد.

باشکنتون و شرکای او دستگیر و در زندان برج حبس شدند و محاکمه آنها بفوریت شروع گردید

ماری استوارت در گوشه قلعه شارکلی بدبختی خود مشغول و از حوادثی که بر علیه او در جریان بود اطلاعی نداشت - تا اینکه يك روز بانق دو نفر آهین مراسلات و طیب خود و سیراسیاس بولیت بزم شکار حرکت نمود و همینکه بمدخل جنگل رسید بکلمه سوار از جلو او در آمده و مانع حرکت او شدند - رئیس آن سوران سیرتوماس جورج ملکه را مخاطب داشته و با لهجه تند و بی ادبانه او را بر شرکت در نقشه قتل الیزات نکوهش کرد و بعد اعلام نمود که از جانب ملکه ماموریت دارد که دو کاتب مخصوص او (نو) و (کورلس) را توقیف کند - ماری از بیخنان درشت سیرتوماس متغیر گردیده و میخواست در خصوص دو نفر ملازم باوهای خود گفتگو کند که سواران مهلت نداده و آن دو نفر را گرفته

و با خود بردند -

حیرامیاس نیز اسیر خود را بتاکمال برده و آن شب را در منزل قضی صلح بروز آورد - در این اوقات که ماری از منزل خود غایب بود کارکنان الیزابت خانه او را در شارتلی با کمال دقت تفتیش نمودند که شاید سند و مدرکی برای توبیخ و محاکمه او بدست آورند لکن تمام کوشش آنها بهدر رفته چیزی نیافتند و ماری را پس از چند روز غیبت بقصر شارتلی عودت دادند -

اما باینکتون و همدستان او در زیر شکنجه و عذاب هلاک شدند و احدی از آنها به اشتراک ملکه اکوس در مقصدی که تعقیب مینمودند اعتراف نکرد سدر این موقع هیجان احساسات و افکار عامه اشتداد یافته لریاد شکایت پارلمان بلند شده هم ملت و هم پارلمان محاکمه ملکه اکوس را مطالبه مینمودند - لکن الیزابت بیم آن داشت که بیاد ادله و اسناد مجرمیت ماری استوارت کافی نباشد و محاکمه منجر باین شود که مشار الیها آزاد گردیده به آسکوش یا کالیفرنیا یا فرانسه برود و بدین جهت در صادر نمودن امر بمحاکمه او تردید و تأمل داشت

- ۵ -

تردید و تأمل الیزابت در مقابل هیجان آراء عامه و فشار وزیرا طولی نکشید و لهذا در پنجم ماه اکتوبر ۱۵۸۶ درمانی صادر کرد که هیئتی موکب از چهل و شش نفر عضو از اشراف و اعیان مملکت و اعضاء مجلس خاص برای محاکمه ماری استوارت تشکیل شود و چند نفر از قضاة را نیز برای نظارت در جریان قانونی محاکمه بان چهل و شش نفر ضمیمه نمود و مقرر داشت که جلسات خود را در قصر (فوذرنجای) که محل جلسات عمومی و در قدیم الابام زندان دولت بود تشکیل دهند

و آنگاه حکمی مبنی بر دستگیری و توفیق‌ماری صادر نمود برای اجرای حکم مزبور عده ای سوار بریاست سیر توماس جورج بمنزل ماری هجوم برده و او را دستگیر نموده تحت الحفظ بقصر خود زنجای انتقال دادند -

اعضای محکمه روز دوازدهم اکتبر در محل جلسه مجتمع شدند و هیئتی از میان خود انتخاب نمودند که نزد ماری رفته خطاب الیزابت را باو ابلاغ کنند -

مفاد خطاب مزبور این بود که ماری استوارت باید اوامر هیئت جهل و شش نفری را که مأمورند اشتراک یا عدم اشتراک او را در سوء قصد نسبت با الیزابت تحقیق نمایند اجابت و اطاعت نمایند -

ماری استوارت با نهایت کبریا و مفاعت جواب داد که من مانند الیزابت ملکه و دختر پادشاهم ، و من بکنفر اجنبی هستم که برخلاف حق و عدالت اسیر و محبوس و مورد همه قسم بی احترامی و اعتساف شده ام ، من از رعایا و اتباع الیزابت نیستم که فرمان او را اطاعت کنم بلکه در رتبه با او مساوی و در نژاد با او قرینم ، و بهر آن بیانات با کمال خشونت بر این بازبچه و سخریه قضائی اعتراض نمودم فریاد زد که من این قضاة را رد میکنم ، زیرا دین آنها مخالف دین منست و من بقولین مدهبی شما معترف نبوده و آنها را نه میفهمیم و نه برسعیت میشناسم ، من بکنفر تنها و بیکس هستم که حتی دو نفر امین و محرم اسرار مرا از من گرفته اند در صور تیکه متهم هر اندازه پست درجه و بیقدر باشد عدالت مقتضی است که او اجازه دهند که مدافعی از طرف خود تعیین نموده و بیک نفر امین خیر خواه ملتجی گردد که از جانب او سخن گفته و دفاع کند -

هیئت اعزایه جواب ماری استوارت را به الیزابت ابلاغ نمودند و روز بعد هیئت دیگری نزد ماری رفته و از طرف الیزابت باو اخطار کردند که امتیازات سلطنتی و حالت اسارت اسبب معافیت او از جواب محکمه نمیشود و بنا بر این هرگاه در سکوت خود اصرار ورزد محکمه ناچار است در غیاب او رسیدگی نموده و بموجب قانون حکم غیابی صادر کند ماری استوارت پس از این اخطار از بیم محاکمه و حکم غیابی مصمم شد در محکمه حاضر گردد بده و از خود دفاع نماید - عصر همین روز ورقه اتهام را بر ماری قرائت نمودند باین مضمون: ماری استوارت معروف بملکه اکوس و دختر ژاک پنجم مقلنون و متهم است که برای کشتن ملکه الیزابت و گرفتار جنک نمودن دولت انگلیس دسته بندی نموده و مسبب دسائس ننگ آور شده است و محکمه در این خصوص از او سؤال و مؤاخذه خواهد نمود -

و بعد اسامی اعضاء محکمه را بر او خواندند و او هیچکدام را رد نکرد و لکن بر اصل تشکیل محکمه که بر خلاف قوانین جاریه مخصوص بجهة او تعیین شده بود اعتراض نموده و گفت: شما مطابق میل و اراده خودتان قانون میگذارید و من که یک ملکه احبیبی هستم خود را مجبور باطاعت قوانین شما ندانسته و بقانون انگلیسی اعتراف ندارم - و اگر تصور میکنید که مرا مطابق قانون کلیسیا محاکمه میکنید شرح و تفسیر قوانین کلیسیا را باید کاتولیکها که واضح آن هستند بکنند نه طرفه های دیگر - و روز بعد ماری استوارت خطاب باعضاء محکمه نموده گفت از آن چه راجع بحیات ملکه است جواب میدهم و این تهمت است که بر آن عذبتا اعتراض دارم و قسم یاد میکنم که دامان شرافتم از لوث آن اتهام پاک و منزه است



دو ساعت نه صبح ماری استوارت در حالیکه باژوی طبیب خود

تکيه داده بود. انابهت آرامی و آهستگی از میان دو صف سرازان عبور و بمحکمه
 ورود نمود. چهره درخشان او با وجود علامات حزن و اندوه که از آن
 نمایان بود، ذره ای از جلال و شمشه خود را از دست نداده
 بود. پس از ورود بمحکمه در محلی که برای او تعیین شده بود
 جلوس نموده و بتامل نمودن در سیمای حضار مشغول شد و گاه بگاه
 متوجه به [سیربولیت] که پهلوی او نشسته بود گردیده اسامی ناطقین
 و مستنطقین را از او میپرسید.

آنگاه (جوری) که از طرف دولت سمت مدعی العموم داشت
 برخاسته ورقه ادعایه را خوانده و بعد از آن تفصیل دسته بندی و
 کنکاش ماری استوارت را بر ضد ملکه الیزابت شرح داد و در آخر نطق خود
 سواد مراسلاتی را که بین ماری و بانکتون رد و بدل شده بود قرائت کرد و بعد از آن
 اعتراف نامه ای را که مدعی بود با بانکتون در موقع مرگ خود نوشته
 است خواند و آخر تو از همه اعتراف نامه دیگری که محتوی بر
 اتهام ملکه بود قرائت نموده و اظهار داشت که این اقرار نامه را (نو)
 و (کورلس) نوشته اند و ذیل آنرا امضا کرده اند و آنگاه آن اوراق و
 اسناد را بمحکمه تقدیم داشت.

در این وقت ماری استوارت بر خاسته و گفت من اعتراف
 میکنم که با سفیر فرانسه و اسپانیا مکاتبه داشته ام و خود را محقق
 میدانم که برای آزادی خود با امرای ممالک مختلفه مکاتبه نمایم - و
 اما مکاتبه با (بانکتون) را شدیداً تکذیب نموده و صریحاً تکذیب
 میکنم که چنین مراسلاتی بین من و او رد و بدل شده است و بقصد
 حیات ملکه داخل هیچگونه کنکاش و اقدامی نشده ام - و آنگاه از مدعی
 تقاضا نمود که اصل آن مکتوبها را اداره دهد - و همین که مدعی
 اظهار داشت که اصل آن مکتوبها را ندارد و آنچه در دست دارد
 همین سوادهاست لا غیر. ماری استوارت گفت: عجیب! اگر اصل مکتوبها

موجود نیست این سوادها را از کجا برداشته اید و اگر موجود است چرا ارائه نمیدهید؟ من بسختی اعلام میکنم که چنین کاغذ هائی ننوشته ام : مطابق کدام قانون مرا مسؤول قسه جنایتی که دیگران کشیده اند قرار داده دسبه ای را که بدون اشتراک و اطلاع من تنظیم شده است از من بپرسید لا آنکه بقانونی که در سال پانزدهم سلطنت الیزابت وضع شده بود (که هر کس متهم شود که قصد سوئی نسبت بحیات پادشاه داشته است در صورتی محکوم است و مجازات میشود که دو نفر شاهد در حضور او شهادت داده و قسم بخورند) مستمسک شده تقاضا نمود که دو نفر امین و کاتب اسرار او (نو و کورلس) را با او روبرو کنند و پس از آن گفت: چه علت بابت کتون و هم دستتان اورا قبل از مواجهه بامن اعدام نمودید ؟ و در صورتیکه مطالبی برضد من داشتند چرا آنها را ازنده نگذاردید که آن مطالب را در حضور من بگویند ؟

خلاصه آنکه ماری استوارت در این جلسه تاریخی با کمال شجاعت و شهامت از خویشتن دفاع کرده به چوچه خود را نباخته بود . و جلسه در انتهای روز با قبل و قال و هرج و مرج فوق العاده خاتمه یافت

در آن شب ملکه هیچ نتوانید و نتوانید در فکر دفاع از خود و طرز سخن گفتن در محکمه بود صبح روز بعد (۱۵ ماه اکتبر) در حالی که تکیه باز وی طبیب خود داده بود داخل محکمه گردید و مانند روز پیش با کمال حرارت از خود دفاع نموده خلاف قانونهائی را که در تنظیم و ترتیب محکمه مرتکب شده بودند شرح داده و تفصیلی از فشارها و تضییقات وارده بر خود و آزاد نبودن در مدافعه بیان کرد و آنکه بر طرز فصاحت آمیز و بی ادبانه محاکمه و جریان سوء آن اعتراض نموده خواهش کرد مقرر دارند که در یکی از جلسات پارلمان با حضور ملکه الیزابت (که نوزده سال است از روبرو شدن با او امتناع و مضایقه دارد) مطالب

خود را بگرد و همه بشنوند

در اثنای نطق او بیرجلی که رئیس محکمه بود چندین مرتبه سخن او را قطع کرد - از این حرکت بیرجلی ملکه متغیر شده و از روی خشم فریاد زد. گفت: تو دشمن منی، من محاکمه نمیشوم، بلکه قبلاً محکوم شده ام، و مدتی است برهلاک من مصمم شده اید، زیرا حیات من مایه امیدواری کاتولیکهاست که بار دیگر بوسیله من بازادی مذهبی خود نائل شوند. بیرجلی با لحن خشونت آمیزی در پاسخ او گفت قضیه راجع بخلاف و جرمه تو است و هیچ ربطی بدین وعقیدمات ندارد. مجادله و قیل و قال ما بین ملکه و قضات بطول انجامیده آثار و ملال و خستگی بر چهره همگی هویدا و از سخنان و اشاراتشان معلوم بود که بدست و یا افتاده اند.

جلسه بخاتمه یافت و قضات برای دادن رای قطعی مجتمع و مشغول مشاوره گردیدند - لکن پیش از آنکه قرارحتمی صادر کنند قاصدی از جانب الیزابت تردد بیرجلی آمده گفت ملکه چنین امر میدهد که صدور حکم را بتاخیر اندازید تا خود او شخصاً بدوسیه قضیه مراجعه نماید - این دستور جدید سبب شد که قضیه ده روز بتاخیر افتاد و در روز ۲۵ اکتوبر مجدداً قضات محکمه در تالار وست مینستر مجتمع شدند و لکن در این جلسه ماری استوارت حضور نداشت - تیتلر این قضیه را بعبارت ذیل مینویسد: در جلسه فوذر نجای متهم بدون شهود حضور داشت و در جلسه وست مینستر شهود را بدون متهم احضار نمودند بطوری که تیتلر مینویسد در این جلسه نو و کورلس دو کاتب اسرار ملکه را حاضر و تقریرات آنها را استماع نمودند ولی آن ها سخن تازه بر ضد ملکه نگفتند پس از آن اعضاء محکمه مجتمع شده و بعد از تبادل افکار بالاجماع رای قطعی خود را اظهار داشتند ماری استوارت محکوم به اعدام است در موقع رای دادن سی و شش نفر از قضات حاضر بودند و

و لیکن غائبین نیز رای رای حاضرین را کتباً تایید و تصدیق نمودند .

- ۶ -

بطوری که مشاهده نمودیم محاکمه ماری استوارت جز يك مضحکه قضائی نبوده فقط عوامل سیاسی و اغراض مذهبی الیزابت و وزرای او را وادار نمود که بحیاه و تزویر وسائل قتل ملکه کویس را فراهم آوردند و معلوم است که در سیاست ، حق و عدالت را راهی نیست

وولتر در خصوص این قضیه چنین میگوید : تاریخ هیچ محکمه‌ای بدین فصاحت و بطلان ندیده و یاد ندارد

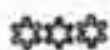
اسناد اتهامی که باین محکمه تقدیم شد و او چند مکتوب بود که میگفتند اصل آن‌ها مفقود است اعتراف یا شهادت دو نفر امین ملکه را دلیل ثبوت جرم و قرار دادند آن دو نفر را با ملکه رو برو نمودند وقتی که افراز سه نفر متهمین اعدام شده را استماع کردند خود را مظفر دانسته و گفتند برهان قاطع برای اثبات قضیه بدست آمد و دیگر نپرسیدند که بچه علت اعدام آن متهمین را بتاخیر نینداختند تا در محکمه با ملکه رو برو شوند

گذشته از این ادله و اسنادی که محکمه در دست داشت بر فرض صحت هیچ کدام دلالت بر مجرم بودن ملکه نمیکرد و تنها چیزی که از آن‌ها مستفاد میشد این بود که ماری استوارت در نجات خود از حبس جد و جهد نموده و برای خویش اعوان و انصار تهیه میکرده است

و اگر از روی انصاف قضاوت کنیم تنها دلیل حقانیت الیزابت در برابر ماری استوارت این بود که آن یکی قوی و مقتدر بود و این یکی اسیر و ناتوان !

« کلام وولتر تمام شد » سیر و الترسکات در این موضوع می گوید :

ادله ای که بر اتهام ملکه اقامه گردید برای اعدام پست ترین مجرمی کافی نبود لکن اعضاء محکمه آقدر پست فطرتی و مساوت داشتند که آن ادله را در مجرم شمردن ملکه کافی دانستند و عجب تر آنکه پارلمان انگلیس هم آن حکم ظالمانه را تصدیق و تأیید نمود « انتهى »



حکم اعدام ملکه اکوس صادر شد - لکن اجرای آن کار آسانی نبود و ملکه الیزابت میترسید اگر آن حکم اجرا شود بهانه‌ای بدست اکوس یا فرانسه یا اسپانیا افتاده و بانکند حمله نمایند و بالمثال فتنه و آشوبی برپا شود که پایان نداشته باشد - چندین هفته از صدور حکم گذشت و بموقع اجرا گذارده نشد و ملکه الیزابت در این مدت عقب و سائلی میکشت که بی غرضی او را ثبت نموده و بدون اینکه مسئولیتی متوجه او گردد مقصود جناب کارانه خویش را از پیش برده خون دختر عم خود را بریزد - لکن وزراء و طرفداران او اسرار داشتند که حکم در نهایت سرعت اجرا شود - اما ماری استوارت اثر تاخیر اجراء حکم بطور علنی مضطرب بوده و میترسید او را مجرمانه و بطور دسیسه بقتل رسانند و حتی در نامه خود بدوگ دو کبیز نوشت : من بیوسه منتظرم که بوسیله سم یا طریقه مجرمانه دیگر کشته شوم - و در همین اوقات کاغذی بملکه الیزابت نوشته آخرین مطالب و آمل خود را با او درخواست نمود - این مضمون : خواهش دارم بدانکه عطش دشمنان من از بناحق ریختن خون من فرو نشست بملازمین بدبخت من اجازه دهید جسد مرا بفرانسه حمل و در آن سرزمین دفن کنند . و ارزومندم این خواهش مرا رد ننمائید و بجسدی که روح از ان مفارقت کرده

آزادی ابله بیخشد . جسد بدبختی که تا روح داشت از نعمت آزادی و آسایش محروم بود . . . منتظرم آخرین جواب شما را باخرین خواهش خود بدانم -

اما پاسخی که الیزابت باین درخواست داد از این قرار است : حکم اعدام ملکه را که از محکمه صادر شده بود داویسون باو تقدیم داشت که مطابق قانون مملکتی امضا نماید - حکم را امضا کرد و لکن بطور کتابه و در ضمن عبارتهای پیچیده باو حالی نمود که میل ندارد حکم مزبور مطابق رسوم معموله اجرا شود و خیلی مسرور خواهد بود اگر یکی از رعایای صدیق او عمدا مدلل دارد که اعدام ماری استوارت کار مهمی نیست

داویسون مقصود الیزابت را از کتابات و اشارت او در یافته بود را نزد و سنگهام رفت و هر دو مکتوبی از جانب ملکه به سیرامیاس بولیت نوشته باو تکلیف کردند که محبوس خود را محرمانه بقتل رساند سیرامیاس هر چند زندانبان بیرحمی بود لکن از میر غضبی و آدم کشی عار داشت و از ارتکاب عملی که نه خدا می پسندد و نه قانون اجازه میدهد امتناع کرد و داویسون ناچار شد حکم را رسماً اجرا نماید زیرا بامضای ملکه رسیده و قانوناً مانعی برای اجرای آن نبود -

و چون در موقع اجرای اینگونه احکام فرمانده کبیر مملکت میبایستی حاضر باشد کونت شروزبوری فرمانده بزرگ و کونت کونت را احضار نموده ابلاغ حکم را بعمارت و اجرای آنرا بعهده آندو نفر محول داشت

عصر روز هفتم ماه فوریه سال ۱۵۸۷ کونت شروز بوری و کونت او کونت بقصر فوژ دنجای رفت و از ملکه اکوس خواهش ملاقات نمودند ملکه با اینکه مریض و بستری بود اجازه ورود داده و برای

بدبختی آنها از بستر بیماری برخواست
 شروع بوری حکم محکمه را برای او فرست نمود - اغلب
 مردم از شنیدن حکم مرگ خود مضطرب و متاثر میشوند لکن ماری
 استوارت از استماع حکم مزبور آثار بشاعت بر چهره اشمناک و
 گرفته او ظاهر گردید و مثل اینکه فرشته آزادی و نجات را ملاقات
 کرده باشد گفت زندگانی من عبارت بود از يك سلسله مصائب و محن و خیلی
 خوشبختیم که اراده الهی برهائی من از آن آلام و احزان تعلق گرفته
 است و بعد از وقت اجرای حکم سؤال نمود
 شروع بوری با صدائی گرفته و نیم بجهه جواب داد: غرداساعت
 هشت قبل از ظهر
 ماری استوارت بر این تأخیر مدت اعتراض کرده و آنکه
 مقدری کاشد تقاضا نمود که وصایای خود را بنویسد و از دو نفر
 نامور الماغ پرسید که آیا ملکه اجازه داده است چند مرا بفرانسه
 حمل کنند؟ جواب دادند خیر! و از نزد او بیرون رفتند
 بعد از رفتن آن دو نفر ماری استوارت با کمال مهانت و آرامی
 مشغول ترتیب و تنظیم کارهای خود گردیده تمام زیورها، جواهر
 و اسبابی را که داشت بعالازمین و اتباع خود بعنوان یادگلی تقسیم
 نمود در حالی که بیچارگان از شنیدن سخنان ملاطفت آمیز خانم خود
 اشک میریختند
 پس از فراغ از این امور طعام خواسته و شام خود را يك
 ساعت قبل از وقت معمول تناول نمود لکن خیلی کم -
 بعد از شام وصیت نامه مفصل خود را نوشته کاشری نیز به
 خوبشاوندا نزدیک خود هائری سیم پادشاه فرانسه مرقوم داشته و در
 آن کاشد او را قسم داده بود که فرزند کوچک و پرا نگاهداری و
 حمایت کند و اتباع و مالازمان او احسان و محبت نماید

بدار انجام این امور تمام لباسهای خود را پوشیده بالای تخت خواب خود دراز کشید و به پیشخدمت خود (ژنه کندی) امر کرد که فصل از کتاب (زندگانی شهدا) را برای او بخواند. در تمام این مدت علائم سکون و آرامی از چهره تابان او هویدا و عواس و افکار او کاملاً جمع بود. تبعمیکه دستمال گلابتون دوزی شده خود را فراموش نکرده و دستور داد آنرا از اطاق آرایش او بیاورند که در وقت مرگ چشمهای خود را با آن ببندد آنکاه دستها را روی سینه گذارده چشمهای خود را فرو بسته با نهایت حرارت و توجه مستغرق نماز و دعا گردید و در این حالت پیشانی درخشنده او طوری سفید شد بود که گویا جلال و عظمت مرگ آن را فرا گرفته است و جسد آرام و بی حرکتش مانند سجه ای بود که بالای آرامگاه ابدیت خوابانیده باشند و مطابق توصیف (ژنه کندی) خدمتکار با وفای او «چهره اش بروی فرشتگان آسمان تبسم میکرد»

ماری استوارت بحالتی که ذکر شد مستغرق در نماز خود بوده خدم و حشم و خدمتکاران او در اطرافش بگسریه و زاری اشتغال داشتند که ناگاه زمین قصر از صدای بای اسپان و اسلحه سر باران بارزه در آمده و عده زیادی سواران اطراف قصر را احاطه نمودند و این درست در موقع طلوع صبح بود.

ملکه که تمام شب را بیدار و غرق خیالات و افکار بود از جای برخاست و بطیب خود (بورژوان) امر کرد وصیت نامه او را بخواند و از او قول گرفت که آن وصیت نامه را به دولتد کینز (که اورا وصی خود قرار داده بود) برساند و آنکاه داخل نمازخانه خود شده و در آنجا از انوزده مشغول دعا و نماز گردید در این وقت در منزل شدت کوبیده شد و حاکم شهر نزد وی آمده باو اخطار نمود که وقت معلوم رسیده است - ملکه از جای

بر خاسته گفت: برویم؟ و از دنبال حاکم روانه گردید در صورتی که منتظر بود. حاکم اسانبت کرده و او را در راه رفتن که يك نمايد. فراوان جلو خدام و ملازمان ملکه را که ميخواستند تا سياست گاه از دنبال او بروند گرفته و آنها را از همراهی با ملکه مانع شدند. لکن ملکه تقاضا نمود بان بيچارگان اجازه دهند که تادم آخر با او باشند و متعهد شد که آن هارا و ادار به صبر و خودداری نمايد.

ملکه با موکب عظيم خود وارد ميدان بزرگ گرديد در حالی ذره ای از جلال فطری و هيبت و وقار طبیعی خود را از دست نداده تمام اطراف و جوانب و چهره های کايه حضار و همراهان را از زير نظر های تاب و موقر خود ميگردانيد و همین که خواست از يله های سياستگاه بسالار و دسیر امیاس بوليت پيش آمده زير بازوی او را گرفت ملکه رو باو کرده گفت: تشکر ميکنم. اين آخرين زحمتی است که بشما ميدهم و اين بهترين خدمت و مهربانی است که نسبت بمن مبدول ميداريد. و آنگاه بالای صندلی کوتاه و سیاه رنگی که برای او گذارده بودند جلوس کرد. گفت او کنت و شروز بوری در دو طرف او نشستند و دو نفر جلاد در برابر او ايستادند.

در اين وقت عوض کيشی که چندین مرتبه حضور او را در خواست کرده بود، کيش بزرگ پيش آمده با لحنی خشن و کلماتی درشت شروع بموعظه و نصيحت او نمود.

ملکه بکيش مزبور اشاره کرد که دور شود و باو فهمانيد که مایل بشنيدن موعظه او نيست و خود با نهايت حرارت و خضوع و حضور قلب مشغول دعا خواندن شد.

يك خجلت و انفعال عمومی بحضار دست داده سکوت عمیقی بر همه استيلا يافته بود. سبکی از جلادان در اين موقع پيش آمده که لباسهای ملکه را برون آورد، ملکه باو اشاره کرد که تزد يك نيايد و خود

بكمك خدمتگارش (رنه كندى) لبا سهاى خود را برون آورد - دونفر جلاد در جلو او زانو زده و على الرسم از او در خواست كردند كه آنها را اعدام خودمعدوم دانسته از تقصير آنها در گذرد. ملكه گفت من از صميم قلب شمار اعفو كردم زيرا اين شاهانيد كه آلام و محن را خانمه ميدهيد و بتصور اينكه سر او را بطرزي كه امتياز اشراف و نجبا منقضى است از تن جدا خواهند كرد در جاي خود بيحركت نشسته و منتظر بود، لكن جلاد باو تكليف كرد كه زانو زده سر خود را بالاي تخته سياستگاه گذارد و در اين وقت بتر خود را بلند كرده منتظر اشاره شروز بوري بود كه فرود آورد - ماري استوارت پيوسته دعا ميخواند و عموم حضار ناله كرده اشك ميربختند -

كونت شروز بوري بوسيله بلند كردن عصاي خود بجلاد اجازه داد كه عمل قصابي را تمام كند و از شدت تثر و انقلاب روي خوبش را بر گرداند دستهايش را روي چشمهايش گذارد كه آن منظره رفت او را نبيند -

تبر جلاد فرود آمد و گوي او نيز از مشاهده مناظره حزن و تامل كه سياستگاه را احاطه كرده بود متاثر و مضطرب بوده ضربت خود را با دست ارزان بكار برد زيرا كه سر ملكه بعد از ضربت سومين از تن جدا گرديد -

وانگاه جلاد سر را با دست خود بلند كرده و برا بر حضار نگاه داشت كه تماشا نمايند و مطابق عادات و رسوم جاريه فرياد زد عمر و عزت ملكه اليژات پاينده باد!



زندگاني چهن و چار ساله ماري استوارت بدین شكل بيابان رسيد و حيات بر از رنج و ملال وي كه محرك عشق و محبت جمعي و حقد و حسد جمع ديگر شده بود باين طرز فجييع خداتمه

یافت - اری استوارت نه آن زن بد عمل جا دو گر فنا انگیز بود که دشمنانش میگفتند و نه آن شهیده مظلومه باک و مطهر بود که طرفدارانش دعوی میکردند

بلکه مشار الیها زنی بود دارای مطامع و آمال بی پایان و مقهور احساسات و عواطف ، ماری استوارت معاصر شکسپیر و اندکی بعد از عصر مکیاویلی بود هوش و ذکاوت او فوق آماده ، فکرش ثاق و صائب ، عمقش زیاد ، سعی و اقدامش بسیار ، و با همه این هائز هر پیشامدی بزودی متأثر گردیده و بهر عاطفه ای متزلزل و منقلب میشد و بهمین جهت نتوانست مساک ثابت و پیتفیری در زندگانی خود اتخاذ کرده عزمی راسخ و اراده ای قوی از خویشتن نشان دهد و با همه این مراتب تاریخ روزگار در ذیل اسم او چنین می نویسد : ماری استوارت در راه عقیده و ذهب خود متحمل مشقت ها و محنت ها شده جان خود را فدا کرد و بعد از چندین سال حبس و اسارت بجرم این که چشم از عقیده و از حقوق خود نپوشید ، به عدر و خیانت و ظلم و شقاوت مقنول گردید

انتهی

(رساله تکوین)

(بقیه از سابق)

(فروغ دوم در چگونگی تشکیل جمعیت های بشری)

(پس از حال وحشت)

در این حال که آدمی بیشتر از همه چیزها ضعف بدن خود را حس میکرد و خویشتن را در درجه بسیار پست ملاحظه مینمود از هر حیوانی حتی مار و عقرب و زنبور بلکه پشه و مگس که او را میگزیدند منتظر رسید و از گرما و سرما بواسطه آن که برهنه و بی پناه